

عملیات والفجر ۴:

هنوز محرم ۱۴۰۴ (مهر ۶۲) فرا نرسیده بود که خبر دادند این دفعه عملیات در کردستان خواهد بود لذا آماده شده و در معیت تعدادی از برادران از اصفهان عازم سنندج شدیم.

از جمله همراهان ما در این سفر برادران پزشک گلشاهی، طواف زاده، فراست کیش، مهاجر، سهیلی پور، علینقیان، فرزاد و داوری بودند. دکتر فرزاد و دکتر داوری در آن سال دانشجوی دوره بالینی بودند. پس از سازماندهی هر کسی به یگان محل مأموریت خودش رفت و من برابر روش جاری که سهمیه تیپ قمرینی هاشم بودم به تیپ قمر رفتم. تا روز عاشورا سنندج بودیم و یادم هست بچه های یگان ها در روز تاسوعا و عاشورا در خیابان های سنندج سینه زنی جانانه ای راه انداختند که شاید در تاریخ سنندج تا آن تاریخ و از آن به بعد بی سابقه بوده باشد. پس از آن سینه زنی ها راه افتادیم به طرف مریوان. همراهان این سفر از سنندج به مریوان سید جمال طباطبایی و سید جمال علوی، آیت رجائیان بودند که آن دو فرزند پاک رسول الله بعدها یکی در عملیات بدر و سید جمال طباطبایی در کربلای ۵ شهید شدند. سومین همراه این سفر هم به کاروان جانبازان پیوست. برای شما غریبان اهل بیت پیامبر رسیدیم مقر فرماندهی تیپ قمرینی هاشم (ع) در نزدیکی یک تپه ای مشهور به «خرنوکار».

فرماندهی تیپ در آن عملیات برعهده برادرمان کریم نصر بود که با صفای ویژه خودش در آن تیپ فرماندهی می کرد. پس از توجیه کامل از وضعیت منطقه و اهداف عملیات در فردای آنروز که سه شنبه ۶۲/۷/۲۶ بود از مقر فرماندهی جدا شده و به نیروهای بهداری پیوسته مسئولیت اورژانس عملیاتی بهداری را عهده دار شدم.

عملیات در شب پنجشنبه ۶۲/۷/۲۸ شروع شد. نیروهای تیپ قمرینی هاشم (ع) که من افتخار خدمت به آنها را داشتم خیلی خوب جنگیدند و بجز یک گردان "گردان یا زهرا" که محاصره شد بقیه نیروها به اهداف خود دست یافتند. ارتفاعات "ما رو" توسط نیروهای گردان یا مهدی تسخیر شد. ارتفاعات "کوخلان" را گردان سلمان فتح کرد و گردان یا زهرا (س) در ارتفاعات "هفت توانان" محاصره شد. زخمی ها این مرحله اول عملیات روزهای پنج شنبه و جمعه به اورژانس تخلیه شدند و روز شنبه ۷۲/۷/۳۰ مرحله

بعدی عملیات انجام شد و ارتفاعات بلاله و سربلاله و ساوجی فتح شد و در ادامه با همت نیروهای سایر یگانها کلیه ارتفاعات شرق و شمال و بخشی از ارتفاعات غرب و جنوب پنجوبین نیز فتح شد.

نماز جمعه مورخه ۶۲/۸/۶ را رئیس جمهور وقت «حضرت آیه الله خامنه ای مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا» خواندند. موضوع خطبه ها در آن روز حقانیت اسلام و ایران و جنگ آنروزی عراق و بی توجهی سازمان ملل به واقعیت ها بود. یادم هست که رزمندگان پس از شنیدن خطبه ها چه حالی پیدا کردند و چگونه سینه هایشان از کینه امریکا و عراق لبریز شد تا آنجا که در همانروز بچه ها می گفتند آرزویمان این است که در راه دفاع از اسلام در مصاف با امریکایی ها به شهادت برسیم.

در ادامه ی فعالیت ها بعداز ظهر روز جمعه ۶۲/۸/۶ به ما ابلاغ شد که در مرحله بعدی عملیات با لشکر امام حسین (ع) همراه خواهیم بود. لذا برنامه ریزی های لازم انجام شد. مرحله سوم عملیات چهارشنبه شب (۶۲/۸/۱۱) در محور کانی مانکا شروع شد. به دلیل کوهستانی بودن، نبود راه و ضعف تخلیه مجروحین در این مرحله تصمیم گرفتیم گروه های امدادی شامل پرستار، پزشکیار ورزیده به همراه گردان ها با سرم و امکانات کافی اعزام نماییم تا مجروحین را در صحرا نگهداری نمایند. گروه های امدادی را برابر شرایطی که می خواستیم آماده کردیم لیکن قبل از اعزام به همراه گردانها بعضی از برادران اظهار کردند که اگر آقای دکتر حیدپور هم می آید ما می رویم و اگر نمی آیند ما هم خدمت شما در اورژانس خواهیم بود.

اینطرف قضیه روز چهارشنبه در عرض ۱۳ ساعت (از ساعت ۱۱ صبح تا ۱۲ شب) اورژانس مشترک تیپ قمربنی هاشم (ع) و لشکر امام حسین (ع) را در پای ارتفاعات " لری " برپا کردیم و پس از آن همراهی گردان ها در معیت گروه هایی که قبلاً عرض کردم شروع شد.

وضعیت عجیبی بود. فرماندهان گردان ها با بیسیم سراغ آمبولانس می گرفتند و ما هم در ارتفاعات هر مجروحی را که می یافتیم خون ریزی او را بند می آوردیم، شکستگی ها را با آتل فیکس می کردیم و پس از مایع درمانی لازم در صورت نیاز مسکنی هم به او می دادیم و با سرم او را می گذاشتیم و می رفتیم سراغ مجروح بعدی . در این مجروح یابی که بیش از ۴۸ ساعت طول کشید برادران خوبی همچون شهید انصارالحسین، شهید تلان، شهید حسین ناظم زاده، برادر زرگرباشی و منصور سلیمانی همراهان بودند و دو

مرحله جداگانه را پشت سر گذاشتیم. پنجشنبه شب زخمی های گردان یا مهدی را جمع و جور کردیم و با چند نفر شهید که به دلیل شدت جراحات وارده دادند نهایتاً آنها را با زحمت تمام به عقب تخلیه کردیم و در ادامه به سراغ زخمی های گردان های رسالت و سلمان و لشکر امام حسین (ع) رفتیم. با یک راه مالرو صبح جمعه خودمان را رساندیم به ارتفاعات کانی مانکا، اینجا مصیبت بیشتر بود حدود ۳۶ ساعت یا بیشتر از آغاز عملیات می گذشت و تا این ساعت به دلیل نبودن راه و جاده مواصلاتی هنوز مجروحین نه تخلیه شده بودند و نه رسیدگی مؤثری نسبت به آنها انجام گرفته بود.

به همراهان اعلام کردیم مجروحین دارند از دست می روند و لذا باید با قاطر، موتورسیکلت و پیاده و هر گونه هست تمام مجروحین را یکجا جمع کنیم. محلی را در کنار رودخانه قزلچه سو انتخاب کردیم و تبدیل به اورژانس کردیم. این محل برابر یادداشت دفتر چه خاطرات روزانه من در شمال شرقی ارتفاعات کانی مانکا واقع بود. به بچه ها ابلاغ شد مجروحین تمام یگان ها را به آنجا منتقل کنند تا اگر نتوانستیم برای مدتی دیگر که پیش بینی می کردیم مجروحین را تخلیه نماییم تا آنجا که ممکن است در آنجا از آنها پرستاری و مراقبت نماییم. تا یک بعدازظهر روز جمعه ۱۸۷ نفر مجروح در آنجا جمع شد. اورژانس عجیبی بود رسیدگی های نگهدارنده برای مجروحین لازم بود چرا که راه برای تخلیه مجروحین نداشتیم و تمام تماس هایی که برای اعزام هلی کوپتر تا آن ساعت گرفته شد بی نتیجه مانده بود. در این ساعت با بیسیم با برادر حاج یوسف کشی تماس گرفتم که قبل از این و آن وقتی که من در خدمت افراد لشکر امام حسین (ع) بودم مسئولیت بهداری لشکر امام حسین (ع) را بر عهده داشتند و جا دارد در اینجا یادی از ایشان بنمایم که و در واقع یک شهید زنده بود و تا آخرین مرتبه ای هم که او را دیدم هنوز این صفت و وضعیت را برای خودش حفظ کرده بود. و به ایشان عرض کردم که ۱۸۷ مجروح داشتیم و تعداد ۱۶ نفر از آنها تاکنون به شهادت رسیده اند و اگر هلی کوپتر اعزام نشود تعدادی دیگری از آنها هم به دلیل خون ریزی های داخلی و جراحاتی که ما در خط نمی توانیم کاری برایشان انجام بدهیم به خیل شهدا خواهند پیوست و پیش بینی خودم با توجه به حال مجروحین این بود که حدود ۲۰ نفر دیگر شهید خواهند شد.

و از ایشان درخواست کردم هر جور هست هلی کوپتر را برای تخلیه مجروحین فراهم نمایند و مختصات محل استقرارمان را دارم. خدا رحمت کند تیمسار صیاد را بعد از تماس من ایشان با بیسیم تماس گرفت و راجع به محل استقرار ما سوال کرد. جواب دادم. بیست دقیقه طول کشید تا هلی کوپتر خودی در آسمان ظاهر شد. هلی کوپتر اول که نشست جناب سرهنگ صیاد شیرازی (فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش) در آن بود. چند نفر از زخمی های بسیار بدحال را به همراه ایشان فرستادیم به اورژانس بیمارستان صحرائی و به دنبال آن دو فروند هلی کوپتر ۲۱۴ طی چند مرحله پرواز بقیه مجروحین را که بیش از ۱۶۰ نفر بودند به بیمارستان صحرائی رساندند. دیگر خاطره این مرحله استفاده از دو تراکتور عراقی بود که صاحبان آنها داشتند با آن اسباب کشی می کردند که وقتی حال ما را دیدند به یاری ما شتافتند و در شبکه جاده ای داخل عراق شروع کردند به تخلیه مجروحین تا پای رودخانه قزلچه سو و پد هلی کوپتر ما. بهر حال مجروحین تا پایان روز جمعه ۶۲/۸/۱۳ تماماً تخلیه شدند و در غروب همین روز شبکه جاده ای ما به طرف کانی مانکا باز شد و از روز شنبه مشکل تخلیه مجروحین مرتفع گردید.

روز دوشنبه ۶۲/۸/۱۶ به بهداری تیپ قمر بنی هاشم (ع) ابلاغ شد که مأموریت تیپ پایان یافته و لذا بجز تأمین نیازهای بهداری دو گروهان که روی دو ارتفاع پدافند می کردند دیگر نیازی به نگهداری کلیه افراد بهداری در منطقه نیست و موضوع تخلیه اورژانس و افراد و انتقال آنها به عقبه سوی محمد سنایی و حاج سیف الله به اینجانب ابلاغ گردید. ساعت ۱۱ صبح بود که امریه به من رسید. با هماهنگی هایی که به عمل آوردیم. پس از نماز جماعت ظهر و عصر نخست به جمع آوری اورژانس و در ادامه به جمع آوری محل استقرار یگان پرداختیم. بچه های ما آنقدر تجربه داشتند و سریع عمل می کردند که باور نکردنی است. قبلاً عرض کردم یک اورژانس ۲۴ متری عملیاتی را که ۱۲ تخت در آن دایر بود و در عرض ۱۳ ساعت برپا کردم. و اینجا امکانات خود را در عرض ۲ ساعت جمع آوری نمودیم و حتی محل استقرارمان را نیز پاکسازی و به قولی آب و جارو کرده و رأس ساعت ۲ بعدازظهر به طرف مریوان به راه افتادیم.

من در آخرین ماشین بودم در انتهای ستون، وقتی حرکت کردیم از جلوی اورژانس برادرمان آقای دکتر عرب که به همراه آقای دکتر محمدی (معاون بهداری کل سپاه) برای دیداری به آن اورژانس آمده بود

و الان ما آنرا برای لشکر امام حسین (ع) که با هم دایر کرده بودیم گذاشته و می رفتیم فریاد زد که بمانید یک صحبتی با هم بکنیم. در جواب گفتم به ما ابلاغ شده که از منطقه خارج شویم و درنگ جایز نیست. هنوز چند دقیقه ای از عبور ما از محوطه اورژانس نگذشته بود که هواپیماهای عراقی محوطه و اطراف اورژانس و تمام شیار لری را بمباران شیمیایی کردند به صورتیکه تعداد زیادی از نیروهای بهداری لشکر امام حسین (ع) از جمله برادرمان آقای صیادی که در واقع در آن زمان قائم مقام بهداری لشکر بود شدیداً مصدوم شدند و برادر و دوستان جناب آقای دکتر عرب (که آنروز دانشجو بودند) هم که در معیت معاون بهداری کل سپاه به اورژانس آمده بودند شدیداً مصدوم شدند و عجیب تر اینکه دو عدد بمب شیمیایی درست به محل استقرار چادرهای افراد بهداری تیپ قمر بنی هاشم (ع) اصابت کرده بود که چنانچه بچه های ما هنوز در آنجا مستقر بودند قسمت عمده ای از آنها آسیب می دیدند و برای من بسیار زیبا بود که اجرای اوامر ابلاغی فرماندهی به صورت دقیق و سریع چنین نتیجه ای را عاید بهداری تیپ کرده بود.